

آرته

کیتان

راهبرد جدید با رویاهای قدیمی؟!

● **محمد صرفی:**... حوادث اخیر کارزون آخرین نشانه حماقت آمریکایی‌ها در شناخت ایرانی‌هاست. خوش‌خیال‌های منوهم که البته بدون‌شک برخی از آنها کاسب هستند، گمان می‌کنند کاررونی‌های معترض به فلان طرح تقسیم‌کشوری، عاشق چشم و ابروی آمریکا هستند!... آمریکایی‌ها برای رسیدن به اهداف خود هیچ اهرمی جز تحریم و جنگ اقتصادی در دست ندارند و هرچه جز این می‌گویند و بگویند لافی بیش نیست. امروز هم مدیران کشور و هم مردم به خوبی می‌دانند که اغلب مشکلات و مسائل اقتصادی کشور ناشی از ضعف‌ها، نقایص، سوءمدیریت‌ها و کم‌کاری‌های داخلی خودمان است و تحریم تنها اثر تشدیدکننده مشکلات و ایجاد مانع بر سر راه‌حل‌ها را دارد و اصالت اولیه ندارد. بی‌شک امروز جامعه نیازمند همدلی و اتحاد است اما برای چه؟ برای ایستادن مقابل آمریکا یا نشستن سر میز و دادن امتیاز؟! ...

نظر افکار

سه سناریو از غیبت محمد بن سلمان

● محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان حدود یک ماه است که در انتظار عمومی ظاهر نشده... چند روزی است که اخبار مربوط به «کشته‌شدن» ولیعهد عربستان در برخی رسانه‌ها (عمدتا رسانه‌های عربی و فارسی) دست‌به‌دست می‌شوند. برخی معتقدند محمد بن‌سلمان در جریان درگیری‌های ماه گذشته میلادی در منطقه «الخزامی» کشته شده است. اگرچه این خبر را هیچ منبع رسمی تأیید نکرده... برخی هم مدعی اند که وی پس از حادثه الخزامی زخمی شده است. گروه سوم هم بر این باورند که بن‌سلمان از ترس طغیان احتمالی شاهزاده‌ها در جایی امن مخفی شده است... شایعات زمانی قوی‌تر می‌شود که درپایم یک شاهزاده مخالف سعودی هم از عموهای خود خواسته تا ملک سلمان را سرنگون و اداره کشور را به‌دست گیرند.

ایران

وقت کشمش با دولت نیست

● **در گفت‌وگو با حسین مرعشی:** ... روحانی نباید با آن قاطعیت می‌گفت دستمان روی دکمه فیلترینگ نمی‌رود که بعد عده‌ای بایستند و فیلترینگ را انجام دهند. تلگرام نباید سیاسی می‌شد. خدا رحمت کند دکتر حبیبی، می‌گفت: «مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است»؛ زمانی دوستان اصلاح‌طلب ما می‌خواستند جایی امن مخفی شده است... شایعات زمانی قوی‌تر می‌شود که درپایم یک شاهزاده مخالف سعودی هم از عموهای خود خواسته تا ملک سلمان را سرنگون و اداره کشور را به‌دست گیرند.

سارت

حاشیه‌ای بر نشست غیرعلنی مجلس

● **محمدکاظم انبارلویی:** نشست غیرعلنی مجلس پیرامون مباحث وصلووپهنه‌کردن برجام با اروپایی‌ها بود. یکی از مباحث در این نشست اسرار دولت برای تصویب مطالبات «اف.ای.تی.اف» بود که در قالب اصلاحیه لوایح چهارگانه دولت به‌ویژه لایحه الحاق ایران به کنوانسیون مقابله با تأمین مالی تروریسم این روزها نقل محافل دولت و مجلس است... [به بیان دولتی‌ها] اگر مجلس تا تیرماه ۹۷ مطالبات «اف.ای. تی.اف» را برآورده کند، در نشست «اف.ای.تی.اف» تصمیمات برای رفع موانع [بانکی] گرفته خواهد شد. مقررات «اف.ای.تی.اف» را همان کسانی نوشته‌اند که در برجام آن‌سوی میز مذاکره در مقابل ما صف‌آرایی کرده بودند. آنها در برجام زیرساخت‌های تحریم از بیرون را ساماندهی و تحکیم بخشیدند. حال با مقررات «اف.ای.تی.اف» رصدد تحریم از درون یا به قول معروف، «خودتحریمی» هستند.

politics@sharghdaily.ir

آگهی دعوت سامهادران جهت مجمع عمومی فوق العاده

بدینوسیله:اکلیشرشکا،موسسهفرزانگان انورمسعود(فام)بامسئولیت‌محدوده شمارهتث٩٨/١ دعوت به‌عمل می‌آید تا در جلسه مجمع عمومی فوق العاده شرکت که در ساعت ١٤:٠٠ مورخ ١٣٩٧/٠٣/١٧ در محل قانونی موسسه تشکیل میشودحضوربرهر رسانند.دستور جلسه مجمع فوق‌العاده ١- در خصوص تغییر تعداد اعضاء، هیات مدیره و اصلاح ماده اساسنامه

هیات مدیره

مرجان توحیدی: قبل از شروع مصاحبه، درباره مقاله سعید جباریان با او صحبت می‌کنم. انسکار پرتاب می‌شود به سال ۷۸ و ترور جباریان، رو به من می‌کند و می‌گوید: حیف شد! بعد اشاره می‌کند به زمانی که در همسایگی می‌زندگی می‌کردند و می‌گوید: حالا هم هروقت دلم تنگ شود، می‌روم سری می‌زنم. «گذشته» اصلاح‌طلبی که محمدرضا تاجیک در مصاحبه خود با من از آن با عنوان دوران طلایی یاد می‌کند: دورانی که گذشته و جریان اصلاح‌طلبی در این سال‌ها به گفته تاجیک آن‌قدر خود را در زمین قدرت و سیاست تعریف کرده که بدنه هرم جامعه را از دست داده است. تاجیک سال‌هاست به آنچه اصلاح‌طلبی مرسوم می‌نامد، نقد دارد: نقدهایی که اصلاح‌طلبانی که وارد ساختار قدرت و سیاست شده‌اند، گویا کمتر شنیده‌اند. به گفته تاجیک، اصلاح‌طلبی امروز در سراسربی مقبولیت و مشروعیت است.
مشروح این گفت‌وگو را در پی می‌خوانید.

بیش از ۲۰ سال از دوم خرداد ۷۶ گذشته است. اساسا در شرایط فعلی چیزی با عنوان اصلاح‌طلبی وجود دارد؟ یا به بیان دیگر از اصلاح‌طلبی چیزی باقی مانده است؟

اصلاح‌طلبان در یک مقطع خاص تاریخی به اقتضای شرایط خود، تلاش کردند با یک تصمیم و تدبیر عقلایی از جریانی متضات از جریان اصیل اصلاح‌طلبی دفاع کنند؛ (در این مسیر) آگاهانه یا ناآگاهانه جریان اندیشگی، اجتماعی و گفتمانی اصلاح‌طلبی را به یک معنا ذبح عقلی کردند. به این معنا که جریان اصلاح‌طلبی را از شادابی و فرگی اندیشه‌ای و گفتمانی به یک بازیگر در صحنه قدرت تقلیل دادند. در واقع، چه‌راهی از اصلاح‌طلبی ترسیم کردند که چه‌راهی حکومتی بود.
چهره یک جریان در قدرتی که تمام اهداف و آرمان آن، این است که در حوزه ماکرو فیزیک قدرت حضور داشته و سهمی از قدرت را در اختیار داشته باشد.
خب، این حرکت، بیش از آنکه فرصت‌هایی را متوجه جریان اصلاح‌طلبی کند، تهدیدها و آسیب‌ها بسیار جدی‌ای را بر بیکره و روح و روان جریان اصلاحات وارد کرد؛ تاجایی‌که عبورمروراهی را که از جریان اصلاح‌طلبی آغاز شده بود، شدت داد و از درون و برون با نقدهای بسیار جدی مواجه کرد.
نمی‌توانم بگویم جریان اصلاح‌طلبی کلا از بین رفته است، کماکان معتقدم جریان اصلاح‌طلبی برترین آلترناتیو جامعه ماست و شاید تنها راه ممکنی که بتوان در جامعه در شرایط کنونی تغییری از درون و مدنی ایجاد کرد، جریان اصلاح‌طلبی است؛ اما اینکه چقدر می‌توان این تغییر مدنی را از رهگذر جریان اصلاح‌طلبی در قدرت، در جامعه ایجاد کرد، من تردید دارم.
بنابراین احساس می‌کنم درون جریان اصلاح‌طلبی تحولی ایجاد خواهد شد و ما در آینده با صورت و سیرت دیگری از جریان اصلاح‌طلبی مواجه خواهیم بود که چندان متفاوت از جریان فعلی نیست، بلکه اصلاح‌طلبی است که با مرحله کشش کنونی و با روح زمانه انطباق پیدا کرده و بیش از آنکه خرقه سیاسی و قدرت به تن کند، خرقه فرهنگی و اجتماعی بر تن خواهد کرد.
چنین جریانی چه‌ر زبانشناختی و گفتمانی بیشتری پیدا کرده و از این فضای زمخت قدرت و سیاست فاصله پیدا خواهد کرد. به نظر من، تنها چنین آلترناتیوی در آینده می‌تواند در ماکرو فیزیک و میکرو فیزیک قدرت نقش بازی کند.
در غیر این صورت، پیش‌بینی من این است که جریان اصلاح‌طلبی مرسوم و معروفی که شکل گرفته و حیات و ممتا خود را در قدرت و با قدرت تعریف کرده است، به‌طور فرآینده‌ای به حاشیه کشیده خواهد شد و از متن جامعه و حتی معادلات سیاسی‌ای که در آینده در جامعه ما جاری خواهد شد، کنار خواهد رفت.

جریان اصلاح‌طلبی آن‌قدر خود را در بازی ورود به قدرت تعریف کرده که از بدنه خود فاصله گرفته است. به همین دلیل در بزنگاههایی که بدنه اجتماعی توقع دارد جریان اصلاح‌طلبی از ایده‌های اصلاح‌طلبی دفاع کند، سکوت می‌کند. روی این کناره‌گیری که شما به آن اشاره کردید، به مردم است و شما فکرمی‌کنید مردم این اصلاح‌طلبی را کنار می‌زنند؛ یعنی ما به دوره دوم‌ا می‌گردیم که دوره قبل از ظهور اصلاحات دور‌خردادی است؛ یعنی بازگشت به جایگاه ایزونیسون و ورود به حوزه‌های اندیشه‌ای، دینی و فرهنگی و تلاش برای کسب این خاستگاه؟ این کنارزدن آیا از طرف مردم صورت می‌گیرد یا جریان اصلاح‌طلبی ناچار می‌شود به این سمت، سو بگردد؟

این سؤالی خیلی جدی است. با رضاحا ما با اصطلاحی تحت عنوان توسعه آمرانه مواجه هستیم؛ نوعی توسعاری آمرانه و توسعه از بالا. فرض جامعه ما این بوده است که در جامعه ایرانی، اگر بنااست تغییر، تحول و توسعه‌ای ایجاد شود، لزوما و ضرورتا این تغییر باید از بالا صورت بگیرد؛ باید صاحب قدرت به حرکت درآید و چنین حرکتی را ساماندهی کنند. نتیجه آن یک نوع مدرنیزاسیونی بود که به تعبیر فوکو عین ارتجاع و استبداد بود.
که نوع مدرنیزاسیونی که مترادف بود با یک نوع غرب‌زدگی فانتزی که از فرهنگ غنی غربی و فلسفه آن، ابتدالش به ما رسید و به تعبیر جلال آل‌احمد، فکولش نصیب ما شد!
جریان اصلاح‌طلبی اگر یک گرانیگاه و خاستگاهی داشته باشد، آن تکیه‌گاه، جامعه مدنی بوده است.

سیاست

گفت‌وگو با «محمدرضا تاجیک» ۲۱ سال پس از دوم خرداد

اصلاح‌طلبی در سراسhibی مقبولیت و مشروعیت است



عکس

رونق رشتنی

یعنی لایه‌های میانی و گروه‌های روشنفکری و نهادهایی که آنها را به صورت کلی نهادهای مدنی می‌نامیم. متأسفانه شرایطی که برای اصلاح‌طلبی ایجاد شد، تمرکز خود را بر رأس و هرم جامعه گذاشت و میانه و قاعده هرم جامعه را فراموش کرد و به‌طور فرآینده‌ای با قاعده جامعه با توهم پوپولیستی فاصله گرفت. همچنین از لایه‌های میانی و مدنی جامعه به دلیل اینکه آن را در شرایط کنونی جامعه ضعیف و غیرموثر می‌پنداشت، فاصله گرفت.
خب، طبیعی است که با نوعی واردگی در این دو لایه بسوع اجتماعی مواجه شود و طبیعتا نتواند ارتباط تنگاتنگی با مردمان و روشنفکران و اصحاب فکر و تفکر برقرار کند. به نظر، شاید این یک اشتباه تاریخی باشد. شاید در انتها ما هم به همان نتیجه‌ای برسیم که سیدجمال (اسدآبادی) رسیده بود؛ یعنی اگر عمری که گذاشت تا جامعه را از بالا تغییر دهد، صرف تغییر از پایین کرده بود، می‌توانست موفق باشد. در حقیقت

رأس هرم جامعه عرصه سیاست و قدرت، دارای فرهنگ، بازی و منطق خاص خودش است و به‌راحتی نمی‌توان این منطق و فرهنگ را عوض کرد.
بالاخره باید جزئی از یک بازی بزرگ‌تر شد و با قاعده آن بازی، بازی کرد. باید به داوری بازی دل بست و اطمینان پیدا کرد.
ایا این امکان برای جریان اصلاح‌طلبی وجود دارد که تمام بازی خود را در زمین قدرت انجام دهد یا باید تاملی کرده و به گذشته خود نگاهی بکند و ببیند که در بدو تولد چه جریانی بوده و در دوره شکوفایی‌اش قصد داشته چه پیمای را به جامعه منتقل کند؛ یا قصد داشته چه تحولاتی را در جامعه ایجاد کرده و چه ایده‌هایی را عرضه کند. این مسئله باعث شده که آنها که کماکان به جریان اصلاح‌طلبی دل بسته‌اند، به گفته زنگمون باومن، دچار نوعی رترو توپیا (رتروپیا) یعنی یک نوع بازگشت به گذشته شوند؛ یعنی اتوبیای خود را در گذشته جست‌وجو کنند و نه در آینده.
چون مسیری را که اصلاح‌طلبی به سوی آینده را در قرار گرفته، مسیر مطلوبی نمی‌داند، هرچه می‌گذرد، می‌بینند که اصلاح‌طلبی در منجلاب و چنبره قدرت بیشتر گرفتار شده و بازی آن بیشتر منطق قدرت را پیدا می‌کند، گفتمان آن با قدرت مزوج می‌شود و خب بنابراین دچار یک نوع رترو توپیا می‌شود. به‌همین دلیل مدینه فاضله خود را در گذشته جست‌وجو می‌کند و به جای پیام به جلو، دو کام به عقب برمی‌دارد تا آن گذشته طلایی را احیا کند یا به قول بزرگی اصلاح‌طلبی از جریان طلایی عبور کرده و به دوران آهنین رسیده است.
دورانی که در آن خیلی از شادابی‌ها و زیبایی‌های جریان اصلاح‌طلبی از آن گرفته شده و در یک قفس آهنین قدرت گرفتار شده و با منطق و چارچوب آن بازی می‌کند. شاید این دوران طلایی که در گذشته اصلاح‌طلبی حک شده و کماکان خاطره خوبی را برای ایرانیان ایجاد می‌کند، این منطق را توجیه‌پذیر می‌کند که شاید ما یک نوع بازگشت به گذشته داشته باشیم تا یک قدم به جلو و رو به آینده. این فضایی است که فکر می‌کنم در حال شکل‌گیری است. اگرچه من معتقدم که باید پیام به گذشته و زیبا جمععی زد و آن دوران طلایی را در کانکتست زمانه خود نشانند و با تغییراتی در فضای گفتمانی، اندیشگی، کشنی و پرکسیس جریان اصلاح‌طلبی آن را با روح زمانه و ذائقه نسل کنونی هماهنگ کرد. در غیراین صورت، یک نوع بازگشت صرف نمی‌تواند رهگشا باشد.
طبیعی است که در خاطره نسل کنونی ما، گذشته اصلاح‌طلبی بسیار زیباتر از اکنون اوست. این به نظر من احتیاج به‌نوعی تامل دارد.

باید جریان اصلاح‌طلبی را در پای منافع و قدرت خود ذبح کنیم. به همین دلیل است که در جریان اصلاح‌طلبی، مثل جریان اصلی قدرت در جامعه که عده قبلی در مراکز قدرت حضور دارند، کات و پیست می‌شوند

جریان اصلاح‌طلبی دل بسته‌اند، به گفته زنگمون باومن، دچار نوعی رترو توپیا (رتروپیا) یعنی یک نوع بازگشت به گذشته شوند؛ یعنی اتوبیای خود را در گذشته جست‌وجو کنند و نه در آینده.
چون مسیری را که اصلاح‌طلبی به سوی آینده را در قرار گرفته، مسیر مطلوبی نمی‌داند، هرچه می‌گذرد، می‌بینند که اصلاح‌طلبی در منجلاب و چنبره قدرت بیشتر گرفتار شده و بازی آن بیشتر منطق قدرت را پیدا می‌کند، گفتمان آن با قدرت مزوج می‌شود و خب بنابراین دچار یک نوع رترو توپیا می‌شود. به‌همین دلیل مدینه فاضله خود را در گذشته جست‌وجو می‌کند و به جای پیام به جلو، دو کام به عقب برمی‌دارد تا آن گذشته طلایی را احیا کند یا به قول بزرگی اصلاح‌طلبی از جریان طلایی عبور کرده و به دوران آهنین رسیده است.
دورانی که در آن خیلی از شادابی‌ها و زیبایی‌های جریان اصلاح‌طلبی از آن گرفته شده و در یک قفس آهنین قدرت گرفتار شده و با منطق و چارچوب آن بازی می‌کند. شاید این دوران طلایی که در گذشته اصلاح‌طلبی حک شده و کماکان خاطره خوبی را برای ایرانیان ایجاد می‌کند، این منطق را توجیه‌پذیر می‌کند که شاید ما یک نوع بازگشت به گذشته داشته باشیم تا یک قدم به جلو و رو به آینده. این فضایی است که فکر می‌کنم در حال شکل‌گیری است. اگرچه من معتقدم که باید پیام به گذشته و زیبا جمععی زد و آن دوران طلایی را در کانکتست زمانه خود نشانند و با تغییراتی در فضای گفتمانی، اندیشگی، کشنی و پرکسیس جریان اصلاح‌طلبی آن را با روح زمانه و ذائقه نسل کنونی هماهنگ کرد. در غیراین صورت، یک نوع بازگشت صرف نمی‌تواند رهگشا باشد.
طبیعی است که در خاطره نسل کنونی ما، گذشته اصلاح‌طلبی بسیار زیباتر از اکنون اوست. این به نظر من احتیاج به‌نوعی تامل دارد.

ا فکر می‌کنید برای انطاق آن گذشته طلایی با الان جامعه، اصلاح‌طلبی باید چه کاری انجام دهد؟ اصلاح‌طلبی در شرایط کنونی چه چیزی را باید اصلاح کند؟ یعنی چه اصلاحی را مدنظر دارد؟

اصلاح‌طلبی یک جریان فراگیر است و فقط صورتی سیاسی ندارد. یک گفتمان فراگیر است که در همه ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و هنری و بین‌المللی باید حرفی برای گرفتن داشته باشد. ما امروز به دلایل مختلفی در همه این ساخت‌ها دچار مشکل هستیم. در همه این ساخت‌ها بالاخره آسیب‌هایی ظهور کرده که روح جامعه را اذیت می‌کند و بسیاری را درباره آینده، کارآمدی و گفتمان‌هایی که در دوره پس‌اانقلاب مطرح شدند، دچار تردید و پرسش کرده است؛ بنابراین جریان اصلاح‌طلبی باید در همه این ساخت‌ها حضور خیلی جدی رهگشا داشته باشد.

جریان اصلاح‌طلبی باید بتواند به صورت یک تدبیر و راه برون‌رفت جلوه کند، باید قسمتی از راه‌حل مشکلات که این‌ها را به صورت کلی نهادهای مدنی می‌نامیم، متأسفانه شرایطی که برای اصلاح‌طلبی ایجاد شد، تمرکز خود را بر رأس و هرم جامعه گذاشت و میانه و قاعده هرم جامعه را فراموش کرد و به‌طور فرآینده‌ای با قاعده جامعه با توهم پوپولیستی فاصله گرفت. همچنین از لایه‌های میانی و مدنی جامعه به دلیل اینکه آن را در شرایط کنونی جامعه ضعیف و غیرموثر می‌پنداشت، فاصله گرفت.
خب، طبیعی است که با نوعی واردگی در این دو لایه بسوع اجتماعی مواجه شود و طبیعتا نتواند ارتباط تنگاتنگی با مردمان و روشنفکران و اصحاب فکر و تفکر برقرار کند. به نظر، شاید این یک اشتباه تاریخی باشد. شاید در انتها ما هم به همان نتیجه‌ای برسیم که سیدجمال (اسدآبادی) رسیده بود؛ یعنی اگر عمری که گذاشت تا جامعه را از بالا تغییر دهد، صرف تغییر از پایین کرده بود، می‌توانست موفق باشد. در حقیقت

روابط پلیسی بر آن حاکم می‌شود. سیاست مخصوص یک جامعه مدنی است که در آن افراد حقوق یکدیگر را بدون پلیس رعایت می‌کنند. جامعه‌ای که احتیاج به پلیس دارد، هنوز به آن مدنیت نرسیده است. جامعه‌ای که در آن افراد، گرگ هم نباشند، نیازمند پلیس است، طبیعی است که این جامعه در دوران ماقبل سیاست به‌سر می‌برد، هنوز به سیاستی که رانسیر می‌گوید، سیاست راستینه، نرسیده است، بلکه در یک دوران کهن سیاست و پیراسیاست به‌سر می‌برد. در این دوران سیاست می‌میرد و جای آن را روابط قدرت زمخت می‌گیرد. حالا باید چه کرد؟ ما به تجربه می‌بینیم تا این بنیان‌ها ایجاد نشود، فضای سیاسی مرتفع نمی‌شود. به قول بزرگی، اگر جامعه دینی شود، سیاستی که طلب می‌کند، دینی است. اگر جامعه سکولار شود، سیاستی که طلب می‌کند، سکولار است. یک جامعه‌ای مدنی باشد، سیاست مدنی را هم طلب می‌کند. در غیر این صورت ما از یک اصلاح‌طلب هم شاه، دیکتاتور می‌سازیم و از یک لیدر اصلاح‌طلبی هم فردی کاریزما می‌سازیم که باید به دور آن طوفان و همه‌چیز را از او فهم کنیم.
درواقع یک رئیس قبیله می‌سازیم. بنابراین اگر بخوایم از اینها عبور کنیم، باید به این بنیان‌ها توجه کنیم. بی‌تردید این نیازمند یک حوصله و درنگ تاریخی است. نمی‌توان یک‌باره یک جهش دیالکتیکی و مردمان جامعه را به لحاظ فرهنگی عوض کرد و انسان نوینی ساخت. این به ممارست و تامل تاریخی نیاز دارد.

در غرب سه سده طول کشید تا تحول فرهنگی و اجتماعی ایجاد شد. از قرن پانزدهم ما با این دوران رنسانس آشنایی داریم اما کسی درباره آن سه سده حرفی نمی‌زند. انسانی ایرانی سزارینی به دنیا آمده و عجله دارد، می‌خواهد دفعتا به سوپرجامعه مدنی و سوپردموکراسی جهش دیالکتیکی کند؛ بدون اینکه این سه قرن را طی کرده باشد و بدون آنکه آهسته و پیوسته بخواهد به بنیان‌ها شکل دهد. ما این کار را نکردیم و اتفاقی که افتاده این است که از صفر به صفر حرکت کرده‌ایم. یعنی نوعی بازتولید استبداد و جریان‌های توتالیتر کرده‌ایم؛ به هر نامی. من معتقد نیستم که باید یک خروج رادیکالی از صحنه سیاست و قدرت داشته باشیم و عزلت‌نشین شویم و تلاش کنیم که از پایین شروع کرده و میانه و بالا را رها کنیم. من معتقدم که استراتژی ما توانام باید ناظر به تمام سطوح و ساحات‌های جامعه باشد. یعنی هم باید حواسمان به بازی قدرت باشد و هم در سطوح دیگر توجه کنیم و هم‌زمان سعی کنیم نهادهای مدنی را فربه‌تر کنیم و به آنها عمق بدهیم. از طرفی نباید توده‌های مردم را هم فراموش کنیم؛ باید نوعی بازگشت به توده‌های مردم داشته باشیم و تلاش کنیم که توده‌های مردم را به حرکت درآوریم و به فرهنگ توده‌ها ورود داشته باشیم و این سه را هم به پیش ببریم. اما اگر در این سه، بخوایم یک حرکت استراتژیک را مورد توجه قرار داده و در دستور کار اصلاح‌طلبی قرار بدهم، بی‌تردید حرکت فرهنگی و اجتماعی است که مقدم بر حرکت سیاسی در معنای مرسوم آن است.

ا در این سال‌ها به نظر می‌رسد که از حرکت فرهنگی فاصله گرفته‌ایم، بیشتر وارد عرصه سیاسی شده‌ایم. تا چه اندازه موافق هستید که جریان اصلاحات دچار سازشکاری شده است. در واقع نوعی از توفاته‌آمدن که در حال توزیریز کردن آن هم هستند.

من موافق هستم. از منظر اینکه معتقدم بعضی از به‌اصطلاح اصلاح‌طلبان، از جریان اصلاح‌طلبی یک برج بابل ساختند و تلاش دارند از بله‌های این برج بالا بروند و به عرش قدرت برسند. برای رسیدن به عرش قدرت، از جریان اصلاح‌طلبی ابزاری ساختند و کاملاً ابزاری، از آن در جریان اراده معطوف به منفعت و قدرت خودشان بهره می‌برند. متأسفانه وقتی هم به قدرت می‌رسند، تنها چیزی که در گفتار و رفتار آنها مشاهده می‌شود، دقایق گفتمان اصلاح‌طلبی است. چون به قدرت می‌رسند، توجیه می‌کنند که اقتضای قدرت این است و ما باید بر این اقتضا عمل کنیم تا باشیم. تداوم خود را در این می‌دانند که دفعتا از اصولگرایی، اصولگراتر باشند و از هر صاحب قدرتی، بیشتر قواعد قدرت را پاس بدارند. بنابراین بعد از اتفاقی می‌افتد؟ حیات قبل از قدرت آنها با حیات بعد از قدرتشان فرق می‌کند؛ یک‌مرتبه حول حالنا می‌شوند. یک‌باره از بازیگران ناقد قدرت به توجیه‌گران قدرتی تبدیل می‌شوند که برای بقای خود می‌کوشند و تئوری تغییر به تئوری بقا تبدیل می‌شود.

ا که در این مسیر در حال تئوری‌سازی هستند.
بله، در همان فضا هم جریان اصلاح‌طلبی شروع می‌کند به نوعی فرارگرفتن در آرایش و پیرایش و تحت عنوان عقل ابزاری خیلی از حرکات توجیه می‌شود. ما باید هوشیار باشیم که آنچه داریم ذبح می‌کنیم، کلیت جریان اصلاح‌طلبی است.

ن باید جریان اصلاح‌طلبی را در پای منافع و قدرت خود ذبح کنیم. به همین دلیل است که در جریان اصلاح‌طلبی، مثل جریان اصلی قدرت در جامعه که عده قبلی در مراکز قدرت حضور دارند، کات و پیست می‌شوند.
چون مسیری را که اصلاح‌طلبی به سوی آینده را در قرار گرفته، مسیر مطلوبی نمی‌داند، هرچه می‌گذرد، می‌بینند که اصلاح‌طلبی در منجلاب و چنبره قدرت بیشتر گرفتار شده و بازی آن بیشتر منطق قدرت را پیدا می‌کند، گفتمان آن با قدرت مزوج می‌شود و خب بنابراین دچار یک نوع رترو توپیا می‌شود. به‌همین دلیل مدینه فاضله خود را در گذشته جست‌وجو می‌کند و به جای پیام به جلو، دو کام به عقب برمی‌دارد تا آن گذشته طلایی را احیا کند یا به قول بزرگی اصلاح‌طلبی از جریان طلایی عبور کرده و به دوران آهنین رسیده است.
دورانی که در آن خیلی از شادابی‌ها و زیبایی‌های جریان اصلاح‌طلبی از آن گرفته شده و در یک قفس آهنین قدرت گرفتار شده و با منطق و چارچوب آن بازی می‌کند. شاید این دوران طلایی که در گذشته اصلاح‌طلبی حک شده و کماکان خاطره خوبی را برای ایرانیان ایجاد می‌کند، این منطق را توجیه‌پذیر می‌کند که شاید ما یک نوع بازگشت به گذشته داشته باشیم تا یک قدم به جلو و رو به آینده. این فضایی است که فکر می‌کنم در حال شکل‌گیری است. اگرچه من معتقدم که باید پیام به گذشته و زیبا جمععی زد و آن دوران طلایی را در کانکتست زمانه خود نشانند و با تغییراتی در فضای گفتمانی، اندیشگی، کشنی و پرکسیس جریان اصلاح‌طلبی آن را با روح زمانه و ذائقه نسل کنونی هماهنگ کرد. در غیراین صورت، یک نوع بازگشت صرف نمی‌تواند رهگشا باشد.
طبیعی است که در خاطره نسل کنونی ما، گذشته اصلاح‌طلبی بسیار زیباتر از اکنون اوست. این به نظر من احتیاج به‌نوعی تامل دارد.

ادامه در صفحه ۷

ادامه از صفحه ۵

جذب مدیران وزارت نیرو از طریق فراخوان عمومی

دوم، مدیرانی که بر اساس رویه فراخوان و به استناد شایستگی‌های خود برگزیده شوند، با اعتمادبه‌نفس بیشتری خود را وامدار کسی جز شایستگی‌های خویش نمی‌دانند. همه لابی‌گران و کانون‌های قدرت و منافع تلاش خواهند کرد تا چنین مدیرانی را نیز تحت تأثیر قرار دهند، اما بخت موفقیت ایشان به نسبت زمانی که مدیرانی را با لابی‌گری خود انتخاب کرده باشند بسیار کمتر است. انتخاب مدیران از مسیر فراخوان، اعتمادبه‌نفس و استقلالیی در ایشان ایجاد می‌کند که قادرند در مقابل خواسته‌ها و مطالبات غیرکارشناسی و نادرست مقاومت بیشتری داشته باشند.

سوم، انتخاب مدیران از طریق فراخوان - به شرط رعایت‌شدن اصول معتبر و کارشناسی دقیق و قابل راستی‌آزمایی- مشروعیت مدیر را در سازمان تحت مدیریتش افزایش می‌دهد. مدیرانی که در فرآیندهای لابی‌گری و بدون شایستگی انتخاب می‌شوند، به پادشاه لخت داستان هانس کریستین آندرسن شباهت زیادی دارند. این مدیران - به‌ویژه اگر به کلی محصول لابی‌گری باشند و شایستگی درخوری نداشته باشند- پادشاه لختی هستند که با وجود برتن‌کردن قبایی از عنوان مدیر، هرآن منتظرند زردستان‌شان فریاد برآورده و ناشایستگی‌های ایشان را به رخ‌شان بکشند. نبود مشروعیت و در نتیجه ترس از دست‌زدن به اقدامات درست و شجاعانه و در نهایت امتیازدادن به گروه‌های قدرت و ثروت، خصصه چنین مدیریت‌هایی است. چهارم، مدیرانی که در فرآیندهای سنتی و لابی‌گری انتخاب می‌شوند، با وجود آنکه اغلب پنهانی برای کسب سمت‌های مدیریتی هزارچور دست‌وپا می‌زنند، اما خود را بی‌رغبت نیز نشان می‌دهند. این مدیران اغلب در نهایت به گونه‌ای رفتار می‌کنند که انگار به صورت تحمیلی، از سر خواسته و التماس مدیران ارشد، از آن نظر که شرایط را خطیر یافته‌اند و تشنه خدمت بوده‌اند، وارد عرصه مدیریت شده‌اند. نتیجه چنین وضعیتی، آن است که در نهایت وقتی در معرض مطالبه پاسخ‌گویی قرار می‌گیرند، بهانه می‌آورند که ما خواستار این سمت‌ها نبودیم و بر ما تحمیل شد. اینها اغلب مدیرانی طلبکار می‌شوند که خود را ملزم به پاسخ‌گویی نمی‌دانند. من بر این باورم فراخوان برای جذب مدیران و درست اجراشدن این رویه -همان‌گونه که تجربه جهانی آن موقیقت‌آمیز بوده- در کنار سایر ابداعات سازمانی، ظرفیتی برای اصلاح و کارآمدی بیشتر در نظام اداری ایجاد خواهد کرد. بهتر است وزارت نیرو و به‌ویژه شخص وزیر نیرو که تعیین‌کننده‌ترین نقش را در آغاز این رویه داشته است، با دوراندیشی در همه جوانب -این موضوع، در نهایت دقت برای مستندسازی و تمهید شرایط راستی‌آزمایی و تعیین اعتبار انتخاب‌ها، بر نهادهی‌شدن این رویه اصرار ورزند. این موفقیت کوچک در زمانه‌ای که همه به دلیل انبوه مشکلات، نشانه‌های ناامیدی و ناکارآمدی را بیش از نشانه‌های مثبت و موفقیت‌آمیز جذب می‌کنند، سرازار رویکردی جدید، روشن و امیدآفرین است. همه اصلاح‌گران نظام اداری، امیدوارن به موفقیت برای رسیدن به افق‌های روشن‌تر و تلاشگران برای بهبود شرایط را باید به حمایت از این رویه دعوت کرد. مخالفان این رویه به‌راحتی از میدان به در نخواهند شد و انواع روش‌ها را برای انکارآمد جلوه‌دادن و بی‌اثرکردن آن خواهند آزمود. به‌جاست که دغدغه‌مندان ایران از این رویه اصلاحی دفاع کرده و چشم‌انداز امیدآفرین حاصل از این‌گونه ابداعات سازمانی را بیشتر تبیین کنند. این رویه‌ای که وزارت نیرو در پیش گرفته، نسبت به ابعاد اصلاحات و ابتکارهای سازمانی که باید در ایران به کار گرفته شود، «موفقیتی کوچک» به حساب می‌آید، اما تداوم موفقیت‌آمیز آن می‌تواند دومینویی از اصلاحات و افزایش ظرفیت‌های سازمانی را در پی داشته باشد.

«رئیس مرکز امور اجتماعی منابع آب و انرژی

ادامه از صفحه اول

حقوق بین‌الملل و انتقال سفارت آمریکا

- مطابق حقوق بین‌الملل و عرف بین‌الملل هر دولت دارای حاکمیت حق دارد پایتخت خود را مشخص کند.

- از سال ۱۹۵۰ پایتخت اسرائیل اورشلیم است و این شهر مرکز معنوی یهودیت و دیگر ادیان است
- از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ بیت‌المقدس به دو قسمت تقسیم شده است و دسترسی به بخش اماکن مقدس که در اختیار اردن بود، برای اسرائیلی‌ها ممکن نبود
- پس از جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷ اداره بیت‌المقدس به‌عنوان شهری یکپارچه و تقسیم‌ناپذیر در اختیار اسرائیل قرار گرفت.

- در ۱۹۹۰ کنفره آمریکا قطع‌نامه‌ای صادر کرد که بیت‌المقدس شهری یکپارچه است و حقوق همه گروه‌های دینی در آن رعایت می‌شود.

- در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ تعداد ۹۳ نماینده مجلس سنا و ۲۵۷ نماینده از مجلس نمایندگان در نامه‌هایی به وزیر خارجه وقت آمریکا، وارن کریستوفر، از او خواستند تا طرحی را برای انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس تنظیم کند و این کار تا ۱۹۹۹ تحقق یابد.

ادامه در صفحه ۱۴